



واژه نامه

- ۴۵۰ (آبی) 
- دام دار (سبز) 
- معنای خاص — 
- بخیر معنایی ✓ 
- اهمیت املایی 

واژه‌نامه

ستایش: لطف خدا

غیب: پنهان، نهان از چشم؛ عالمی که خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.

فرماندن: متحیر شدن

قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا

قوت نیرو، توانایی

درس دوم: قاضی پست

شعرخوانی: زاغ و کبک

اطنا: جمع طیب، پزشکان

افکار: مجروح، خسته

مکرها

ایزد: خدا، آفریدگار

پوشستن: سوار شدن

بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک

توقیع: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل

یا بر پشت فرمان یا نامه توقیع کردن: مهرزدن یا

امضا کردن

چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر

ختم: خدمتکاران

خدمتکار

خطوات: جمع خطوه، گام‌ها، قدم‌ها

مقام

خیزخیز: سریع، آسان

خیلتاش: هریک از سپاهیان که از یک دسته باشند

سپاه

دریابست: نیاز، ضرورت

دُرست: تندرست، سالم

دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره

راغ: دامنه سبز کوه، صحرا

رقعت: رقع، نامه کوتاه، یادداشت

روشنه: باغ، گلزار

زایل شدن: نابود شدن، برطرف شدن

ادبار: بدبختی، سیه‌روزی؛ متضاد اقبال

اقبال: خوشبختی، سعادت

توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق

خواهش بنده مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛

سازگار گردانیدن

تیره‌راهی: بداندیشی، گمراهی تیره‌ای، بداندیش، گمراه

چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به

آن اضافه می‌شود.

حلاوت: شیرینی

نورتن: خوار و زبون

اصل

درس اول: نیکی

گنج حکمت: همت

چیپ: گریبان، یقه

چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

حقیقت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

دغل: ناراست، حيله‌گر

دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و

کوتاه اندیشه

رنجدار: چانه

شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو

رسته گوشتخواران است.

شل: دست و پای از کار افتاده

شوریده رنگ: آشفته حال



زیر پاره: قراضه و خُرده زر، زر سکه شده

سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی

به کار می رود؛ معادل «شگفتا»)

بشدن: ستاندن، دریافت کردن

سرسام: تورم سر و مغز و پرده های آن که یکی از

نشانه های آن، هذیان بوده است. هذیان X

سور: جشن صور: تماویز

شیکیر: سحرگاه، پیش از صبح

شرع: سایه بان، خیمه رجب: اقامت دین نوید!

ضعب: دشوار، سخت

صلت: انعام، جایزه، پاداش

ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک

✓ عارضه: حادثه، بیماری

علت: بیماری

عز و جل: عزیز است و بزرگ و ارجمند

عقد: گردن بند

غرامت زده: تاوان زده، پشیمان ضرر کرده X

غزو: جنگ کردن با کافران

فارغ شدن: آسوده شدن از کار

فراخ تر: آسوده تر، راحت تر

فراخ: آسایش، آسودگی خراق: دوری

فروه سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پست اتاقی

دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و

خدمتگزاران X

فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ ماه: پودر بیکر

قضا: تقدیر، سرنوشت عزا: جنگ

✓ کافی: با کفایت، لایق، کارآمد

✓ کران: ساحل، کنار، طرف، جانب

کراهیت: ناپسندی

کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در

میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ

گداختن: ذوب کردن

گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن

لختی: اندکی

لله دُرُگما: خدا به شما برکت و نیکی دهد

مبشر: نویددهنده، مژده رسان

مقارب: نزدیک به هم، در کنار هم نزدیک شوند X

محجوب: پنهان، مستور، پوشیده

مختلق: گردن بند

مَرغزار: سبزه زار، زمینی که دارای سبزه و گل های

خودرو است،

مطرب: آوازخوان، نوازنده

مقرون: پیوسته، همراه م صرفه X

مهمات: کارهای مهم، خطر

مؤکد: تأکید شده، استوار؛ مؤکد گستن: سندیت یافتن،

تأکید شدن

ناو: کشتی، به ویژه کشتی دارای تجهیزات جنگی

ندیم: همنشین، همدم خستار: پشیمان X

نکت: نکته ها

نماز پیشین: نماز ظهر

✓ وصال: سختی و عذاب، گناه

وژر: گناه

همایون: خجسته، مبارک، فرخنده

یوز: یوزبلینگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ

که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند.

درس سوم: در امواج سند

گنج حکمت: چوسرو باش

افسر: تاج و کلاه پادشاهان

پاره: اسب

پرومند: بارآور، میوه دار

! کنایه **خرگه**: خرگاه، خیمه به ویژه خیمه بزرگ
 کسی **دمار از کسی کشیدن**: دمار از کسی برآوردن
 از نابود کردن
سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه‌ای؛ سیماب: جیوه
عیران: سنگین، عظیم ← **مشاب عام**

درس چهارم: درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

درس پنجم: آغازگری تنها روان خوانی: تا غزل بعد ...

افن: اجازه، رخصت

اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن
افراط: از حد درگذشتن، زیاده روی، **مقابل تفریط**
التهاب: شعله ور شدن و برافروختن؛ **مجازاً ناآرامی**،
 بی قراری، اضطراب
پختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که روی شخص
 خوابیده می افتد؛ کابوس

تحت الحمایگی: **تحت الحمایه** بودن؛ تحت الحمایه
 ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً
 به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت
 او درمی آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به
 او می دهد، تحت الحمایگی درباره یک کشور یا

سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از
 تبدیل کامل به مستعمره است.
تفریط: کوتاهی کردن در کاری
توازن: تعادل، برابری
جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و

حلقه وار جمع شدن + **معنی چنبر درس ۱۱ رو بخون**

خصال: جمع خصلت، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد
دار السلطنه: پایتخت؛ در دوره صفوی وقاجار، عنوان
 بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت
 داشت.

درایت: آگاهی، دانش، بینش **شجاعت**

زیبونی: فرومایگی، درماندگی

زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دوچرخ که
 در زمان صفویه وقاجاریه روی شتر می بستند.

شایقی: آرزومند، مستاق

صفیر: صدای بلند و تیز **سفیر فرستاده**

طاقت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل ناپذیر

غیرت: حمیت، تعصب

کورسو: نور اندک، روشنایی کم

معبد: پرستگاه، محل عبادت

مقرر: معلوم، تعیین شده

موعد: هنگام، زمان

موزون: هماهنگ، خوش نوا

نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار
 کردن

وجد: سرور، شادمانی و خوشی؛ به وجد آوردن: **خوشحال شده**
 خوشحال کردن

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر
 والی اداره می شود؛ معادل شهرستان امروزی

ولایت



درس نهم: پرورده عشق
گنج حکمت: مردان واقعی

خزاین: جمع خزانه، گنجینه‌ها

خلیفت: خلیفه، جانشین

رافت: مهربانی، شفقت

ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری

رغبت: میل و اراده، خواست

سمت: عناصر، بی اراده، بی غیرت

طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری

عنايت: توجه، لطف، احسان

غنا: بی نیازی، توانگری

قبضه: یک مشت از هر چیزی

قرب: نزدیک شدن، هم جواری، **عرب:** نا آشنا، غریبی

کبریا: منسوب به کبریا حضرت کبریا بی خداوند تعالی

مثال: درختان، تابان

مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزت

مُشَبَّه: اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مُشَبَّه‌شده: به

اشتباه افتادن **بم اشتباه افراشتن** X

مشعشع: درخشان، تابان

مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت

پیدا کرده است،

ملکوت: عالم غیب، جهان بالا

نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها

وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه به مدد یا از طریق

آن به مقصود می رسد،

هیئت: شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم ✓

درس هشتم: در گوی عاشقان

گنج حکمت: چنان باش ...

تشییع: همراهی و مشایعت کردن جنازه تا گورستان

خوش لقا: زیبارو، خوش سیما

رضوان: بهشت، نام فرشته‌ای که نگهبان بهشت است،

پرورده: پرورش یافته

جمله: همه سراسر

جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا

جهد: کوشش، تلاش، سعی

چاره‌گری: تدبیر، مصلحت اندیشی

خندیده: مشهور، معروف، نامدار؛ خنده نام‌ترگشتن:

مشهور تر شدن، پرآوازه‌تر گردیدن

خویشان: جمع خویش، اقوام

رایت: بیرق، پرچم، درفش

سرسنت: فطرت، آفرینش، طبع

غایت: پایان، فرجام، نهایت

مغراف کاری: زیاده روی، بیهوده کاری

محمل: کجاوه که بر شتر بندند، مهد

موسم: زمان، هنگام

درس هفتم: باران محبت

شعرخوانی: آفتاب حسن

استحقاق: سزاواری، شایستگی

اصناف: جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها

اعزاز: بزرگداشت، گرامیداشت **بررگان**

الوهیت: خدایی، خداوندی

بعد: دوری، فاصله

تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن

تلیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار

بردن، نیرنگ‌سازی **فریب خردن** X

جلت: بزرگ است؛ حضرت جلت؛ خداوند، باری تعالی

حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه

زهد: پارسایی، پرهیزگاری

شېکر: شبرو

شریعت: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت

- صنم: بُت، معشوق زیبارو (مجازاً)

عازم: رهسپار، راهی

قُدس الله روحه الغریز: خداوند، روح عزیز او را پاک گردانند.

متفق: همسو، هم عقیده، موافق

محضر: محل حضور، مجازاً مجلس درس یا مجلسی که در آن، سخنان قابل استفاده گفته می شود.

مرثیه: آن که مراحل سیر و سلوک را پشت سر گذاشته و سالکان را راهنمایی و هدایت می کند؛ مُراد، پیر، مقابل مُرید، سالک

ملک: فرشته ملک: پادشاه، خداوند ملک: سرزمین

مناسک: جمیع مناسک، اعمال عبادی، آیین های دینی

وعظ: اندرز، پند دادن

درس نهم: ذوق لطیف

روان خوانی: میثاق دوستی

پالیز: باغ، چالیز

تحفه: ارمغان، هدیه

تمکّن: توانگری، ثروت

تهنیت: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک

چابک: تند و فرز

دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره آن است؛ بازپچه

سبک سوری: سهل انگاری و بی مسئولیتی مست برینا

شاب: بُرا، جوان

شائیه: به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی [بی شائیه: بدون

آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص]

شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان

صباح: زیبایی، جمال

عندلیب: بلبل، هزارستان

فرخنده: مبارک، خجسته

فرط: بسیاری

گیوه: نوعی گفش با رویه ای دست باف

لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق و ظریف، دقایق؛

سخنان نرم و دلپذیر

لقاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند. چیزی بر آن سیم

متعصب: غیرتمند

مسرت: شادی، خوشی

مسرور: شادمان، خشنود

مشیت: اراده، خواست

میثاق: عهد و پیمان

نکبت بار: شوم و ایجاد کننده بدبختی و خواری

نمذ: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کُرک

به دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند

یا کلاه و بالا پوش می سازند؛ بالا پوش نمذی

انگور: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد

و سرشار از مواد مقوی است.

اماس: وزم، تورم، آماس کردن: گنجایش پیدا کردن،

متورم شدن

استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

اتعطاف: ترمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران،

محیط و شرایط آن

بالداه: بدون اندیشه قبلی

بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز

- به نقد: در حال حاضر، در وضعیت مورد نظر



تلاشی در مسیر موفقیت

وادی: سرزمین

ولی: دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر ﷺ

دوست

همپا: همراه، هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند.

درس یازدهم: یاران عاشق

شعرخوانی: صبح بی تو

آدینه: روز جمعه، آخرین روز هفته

اتکار: باور نکردن، نپذیرفتن، نفی کردن

پیمت: پیمان، عهد، پیمان بستن برای فرمان برداری و اطاعت از کسی

چنبه زن: **دین**

رستن: رهاشدن، نجات یافتن **رستی، برین، ستم شدن**

روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی

سیمینه: منسوب به سیم، سیمین، اشپای ساخته شده از سیم یا نقره

مدار: مسیری معمولاً دایره ای شکل که در آن چیزی به دور چیز دیگر می چرخد: **مسیر**

مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش

منکر: انکار کننده، ناباور

منکر، زشت، ناپسند

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

گنج حکمت: کاردانی

آوری: بی گمان، بی تردید، به طور قطع

ازدها پیکر: در شکل و هیئت ازدها، دارای نقش ازدها

اساطیر: جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های

خدایان و پهلوانان ملل قدیم

درس دهم: بانگ جرس

گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن

بار: اجازه

✓ بار: اجازه، رخصت؛ بار عام: پذیرایی عمومی، شرفیایی همگانی؛ مقابل بار خاص (پذیرایی خصوصی)

بار: اسب

برگ: توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه

تاپناک: درخشان، نورانی

جرس: زنگ

جولان: تاخت و تاز

چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند.

خاره: سنگ خارا، سنگ

راهوار: اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش راه

رحیل: از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن **کوچ کرده، سفر کرده X**

رشحه: قطره، چکه

رفت: رفتن، زدودن **رفت دقت کی**

رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد.

سترگ: بزرگ، عظیم

علم: پرچم **الم: درد و اندوه**

فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهده کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری

کران: طرف، جهت، کنار

کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند.

ریسمان پیچیده گرد دوک

محوطه: پهنه، میدانگاه، صحن

فشک: انبان، خیک، کیسه ای از پوست گوسفند

نیلی: به رنگ نیل، کنود

الحاج: اصرار، پافشاری کردن

بازارگاه: جای خرید و فروش، بازار؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.

پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت پیداد

پشت پای: روی پا، سینه یا تنگ کلاه خود

تفرج گشت و گذار: تماشا، سیر و گردش

خجسته: فرخنده، مبارک

خوالیک: آشپز

درفش: پرچم، بیرق

درفش کاویان: درفش ملی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)

دژ: خشمگین

زخم درای: ضربه پتک؛ درای، دراصل زنگ کاروان است.

سپردن: پای مال کردن و زیر پا گذاشتن

سپهبد: فرمانده و سردار سپاه

شنگ: سریع، شتابان

سروش: فرشته پیام آور، فرشته

شمار گرفتن: حساب پس دادن

غوا: فریاد، بانگ و خروش، غریو

فایق: دارای برتری، مسلط، چیره

فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

غرز گاوسر: گمری که سر آن شبیه سر گاو بوده است.

گیهان خدیو: خدای جهان (گیهان: کیهان، جهان، گیتی)

لاف: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا؛ لاف زدن: خودستایی کردن، ادعای باطل کردن

مجزه: صرفه تنها

محضر: استشهدنامه، متنی که ضحاک برای تبرک

خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

موبد: روحانی زردشتی، مجازاً دانشمند، دانا

نقیص: صدای بلند، فریاد

هتر: فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت

یکایک: ناگهان

درس سیزدهم: درس آزاد (ادبیات هومی ۲)

.....
.....
.....
.....
.....
.....

درس چهاردهم: حمله حیدری

شعرخوانی: وطن

آوردگاه: میدان جنگ، نبردگاه

آبرش: اسبی که دارای پوست خال دار یا رنگ به رنگ (به ویژه سرخ و سفید) است. در اینجا مطلق

اسب منظور است.

امتناع: سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن

سخنی، خودداری کردن

برافراختن: برافراشتن، بلند کردن

پور: فرزند مذکر، پسر

تبییدن: بی قراری و اضطراب نمودن، لرزیدن از ترس

حبیب: دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله

حرب: جنگ، نزاع

خديو: آب دهان، بزاق **خديو: خدا**

دستوري: رخصت، اجازه دادن؛ دستوری خواستن:

اجازه خواستن

رزمگه: مخفف رزمگاه، میدان جنگ

ژنده: بزرگ، عظیم؛ ژنده فیل: فیل بزرگ

ژيان: خشمناک، خشمگین

سهم: ترس

سهمگین: هراس انگیز، ترس آور

ضرب: زدن، کوفتن

غوا: پیکار، جنگ **قضا:** سرنوشت

غشغیر: شیر

قبا: نوعی جامه جلوباز که دو طرف جلوی آن با دکمه بسته می شود.

کیش: آیین، دین، مذهب

کیما: ماده ای فرضی که به گمان پیشینیان، فلزاتی مانند مس و قلع را به طلا و نقره تبدیل می کند.

منزه: پاک و بی عیب

هژیر: شیر **هژیر:** X

درس پانزدهم: کیوتر طوق دار

گنج حکمت: مهمان ناخوانده

اختلاف: رفت و آمد

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن

اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی

التفات: توجه

امام: راهنما، پیشوا

اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر

اهمال: کوتاهی، سهل انگاری کردن **اعمال:** به کار بستن

برائتر: به دنبال اثر: ردپا **اعمال:** عمل کردن

تخلص: رهایی **یاری:** یاری

تعاون: یکدیگر را یاری کردن، یاری رساندن

تکفل: عهده دار شدن **تکلف:** X

تک: دویدن

تیمار: مواظبت، مراقبت؛ تیمار داشتن: مراقبت کردن

ثقت: اطمینان، خاطر جمعی

جال: دام و تور

خبه: دانه

خایب: ناامید، بی بهره

دها: زیرکی، هوشمندی

راه تافتن: راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

رخصت: اجازه اذن دادن

ریاحین: جمع ریحان، گیاهان خوشبو

زمره: سنگ قیمتی به رنگ سبز

زهاب: آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد؛ جای

تراویدن آب در چشمه و مانند آن: **مجازا اشک**

سنبه روی: گستاخ و پُرو **سنام:** X

سر: رئیس

بیاد: سروری، بزرگی

شکاری: منسوب به شکار؛ صید، نجحیر

صافی: پاک، بی غش، خالص

یاد برد: X
ثواب: پاداش کار نیک

صواب: صلاح و درست

طاعین: سرزنشگر، عیب جو **طاع:** خیر و خوب

عقده: گره **سلاح:** ابزار جنگ

قفا: پشت گردن؛ دنبال و پی

گراوان: درحال گرازدن و به ناز و تکبر راه رفتن،

خرامان:

خمن: انبوه، پُرشاخ و برگ

مُتغیبد: شکارگاه

متواتر: پی درپی، پیایی

مجاهله: جدال و ستیزه

مطاعت: فرمانبری

تأثر: اثرپذیری، اندوه

تعلیمی: عصبی سبکی که به دست گیرند.

تلفظ: شاکردی کردن، آموختن

چرتکه: واژه روسی؛ وسیله‌ای برای محاسبه جمع

و تفریق شامل چند رشته سیم که در چهارچوبی قرار دارد. در دو رشته چهار مهره و در بقیه ده مهره متحرک که نماینده یک تا ده است، جای دارد.

چله: زه کمان که انتهای تیر در آن قرار دارد و با کشیدن و رها کردن آن، تیر پرتاب می‌شود.

رفعت: اوج، بلندی، والایی

سو: دید، توان بینایی، طرف

شماتت: سرکوفت، سرزنش، ملامت

شوریا: آتش ساده که با برنج و سبزی می‌پزند.

صورتک: چهره‌ای مصنوعی که چهره اصلی را می‌پوشاند و در آن سوراخ‌هایی برای چشم و دهان تعبیه شده است؛ نقاب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ در حوزه هنرهای تجسمی؛ صورتک را در برابر «ماسک» به تصویب رسانده است)

عیار: خالص، سنج، مقابل غش و ناپاکی؛

تمام عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان رفتار می‌کند، متجدد

فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی‌ها و اروپایی‌ها، (مآب به معنای بازگشت یا جای بازگشت است، اما در اینجا معنای شباهت را می‌رساند.)

قداره: جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قداره کش: کسی که با توسل به زور، به مقاصد خود می‌رسد.

قلا کمین: قلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بودن

مطلق: رهاشده، آزاد، صرف، بی شرط و قید

مطوقه: طوق‌دار

مظاهر: یاری کردن، پشتیبانی، ظاهر شدن

معونت: یاری، کمک

ملائت: آزدگی، به ستوه آمدن، ضعف و خستگی

جسمی و روحی

ملائت: سرزنش

ملول: نسبت و ناتوان، آزرده

مناصحت: اندرز دادن؛ راستی و صداقت نسبت به

همدیگر

منقطع: بریده، قطع شده

مواجب: جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

مواضع: جمع موضع، جای‌ها

موافق: همراه، هم‌فکر

موالات: باکسی دوستی و پیوستگی داشتن، دوستداری

مودت: دوستی، محبت، دوستی گرفتن؛ ارباب مودت: دوستان

ناحیت: ناحیه، سرزمین

نزه: باصفا، خوش آب و هوا، خرم

همگنان: همگان، همه

ورطه: مهلکه، خطر و دشواری

وقیعت: بدگویی، سرزنش، عیب‌جویی

درس شانزدهم: قصه عینکم

روان خوانی: دیدار

ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی

ارک: قلعه، دژ

بز و بز: با دقت، خیره‌خیره، غیره، سریع

بور شدن: شرمندگی شدن، خجلت زده شدن؛ بور: سرخ

قلمرو

قَوَال: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی **یغور** درشت و بدقواره است.

درس هفدهم: خاموشی دریا

گنج حکمت: تجسم عشق

برزنگر: بزرگ، دهقان، کشاورز

چراغدان: جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

درس هجدهم: خوان عدل

روان خوانی: آذریاد

بَر خُشکی: بیابان

خَوَان: سفره یا طبقی که در آن، غذا می گذاشتند **خان، ارباب، رستم**

زَستَن: نجات یافتن، رها شدن

ریشخند: تمسخر

شَغَف: خوشی، شادمانی

مِبدَل: دگرگون، تغییر داده شده

مطلق: بی شرط و قید، **رها شده، آزاد**

معتبر: محترم، ارزشمند

مُفرَح: شادی بخش، نشاط آور

مَقید: گرفتار، بسته، در قید شده

مُمد: مدد کننده، یاری دهنده

هلهله: سروصدای همراه با شادی و شور و شوق، خروش

نیایش: الهی

چالاک: چابک، تند و فرز

حشر: رستخیز، قیامت

عصیان: نافرمانی، گناه و معصیت

هول: ترس، هراس **حول:** اطراف

کذا: آن چنانی، چنان

کلون: قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند.

کمیسیون: واژه فرانسوی؛ هیئتی که وظیفه بررسی و مطالعه درباره موضوعی را برعهده دارد؛ جلسه

(مجازاً): کمیسیون کردن: تشکیل جلسه دادن

متجددانه: نوگرایانه، روشنفکرانه

محقر: کوچک، حقیر

مخاطره: خطر، خود را در خطر انداختن

مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری

مسحور: مفتون، شیفته، مجذوب

مشروعیت: منطبق بودن رویه های قانون گذاری و

اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور

مُضحک: خنده آور، مسخره آمیز

مغتم: با ارزش، غنیمت شمرده؛ مغتم شمردن:

غنیمت شمردن

مُهملی: بی کاری و تنبلی

موقر: با وقار، متین **با محقر قاطع نکر**

مهیب: سهمگین، ترس آور

نخ قند: نوعی نخ که از الیاف کُتَف ساخته می شود.

هفت صندوقی: دسته هفت صندوقی، گروه های

نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش های

روحوضی، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم

می کردند. این گروه ها وسایل و ابزار خود را در

صندوق هایی می نهاده اند. پرجاذبه ترین و کامل ترین

گروه آنهایی بودند که هفت صندوق داشته اند. به هر یک

از بازیگران، گروه «قوال» یا «قوالک» می گفته اند.